

شبرنگ‌نامه و بررسی ویژگی‌های اساطیری و ادبی آن

رضا غفوری*

چکیده

شبرنگ‌نامه یکی از منظومه‌های حماسی درباره شبرنگ فرزند دیو سپید است. شبرنگ پس از آن‌که به کشته شدن پدر خود به دست رستم پی می‌برد تصمیم می‌گیرد تا کین پدر را از ایرانیان بگیرد، اما با همه تلاشی که در این راه می‌کند کاری از پیش نمی‌برد و سرانجام به سوی توران گریزان می‌شود. درباره گوینده و سده سرایش شبرنگ‌نامه هیچ آگاهی نداریم اما برخی ویژگی‌های سبکی این منظومه نشان دهنده آن است که احتمالاً پیش از حمله مغول به ایران سروده شده است.

این منظومه به دلیل آن‌که تاکنون پیرایش و تصحیح نشده است در میان پژوهشگران ادب حماسی چندان شناخته شده نیست. در این مقاله نخست به بررسی و نقد این نظر که نبرد رستم با شبرنگ، در طومارهای نقالی شاهنامه بازتاب یافته است می‌پردازیم، سپس عمده‌ترین ویژگی‌های اساطیری و ادبی این منظومه را نشان می‌دهیم.

کلیدواژه‌ها: شبرنگ‌نامه، فرامرزنامه کوچک، فرامرز، شبرنگ، اسطوره

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۴ تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۸

* استادیار دانشگاه حضرت نرجس (س) رفسنجان / reza_ghafouri1360@yahoo.com

۱. مقدمه

شبرنگ‌نامه^۱ منظومه‌ای است حماسی دربارهٔ کین‌خواهی‌های شبرنگ پسر دیوسپید از ایرانیان. نام این منظومه به گونه‌های «شبرنگ» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۸۶) و «داستان شبرنگ» (صفا، ۱۳۵۲: ۳۲۳؛ رزمجو، ۱۳۸۱: ۱۲۹/۱) نیز آمده است. از آن‌جا که در تاریخ ادب حماسی ایران، اغلب منظومه‌ها را با افزودن واژه «نامه» به قهرمان اصلی داستان نام‌گذاری کرده‌اند، مانند: گرشاسب‌نامه، کوش‌نامه، بانوگشاسب‌نامه و... (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۳۹)، عنوان «شبرنگ‌نامه» بر این منظومه متداول‌تر شده است، اما در نخستین برگ یگانه نسخهٔ مستقل باقی مانده از آن، عنوان عربی «حکایة شبرنگ» نوشته شده (Von den berg, 2012:1) که به معنای داستان شبرنگ است.

شبرنگ‌نامه یا داستان شبرنگ در شمار آن دسته از منظومه‌های پهلوانی است که با نام «ضد قهرمان» آن شهرت یافته است. این نام گذاری دربارهٔ منظومه‌های کوش‌نامه، داستان کک کوهزاد، کک کوهزادنامه، ببر بیان و داستان پتیاره نیز صدق می‌کند.^۲ خلاصهٔ منظومهٔ شبرنگ‌نامه چنین است: پس از کشته شدن دیوسپید، در حرم‌سرای او زنی ماهیار نام از نسل شاه مازندران زندگی می‌کرد و باردار بود. «اولاد» شاه مازندران به محض آگاهی از زنده بودن ماهیار، بر آن شد تا او را بیابد^۳، اما ماهیار گریزان شد و به غاری پناه برد و در آن‌جا پسری با چهرهٔ سیاه^۴ و دندان‌هایی مانند فیل به دنیا آورد و نامش را شبرنگ گذاشت.

۱. تاکنون چهار دستنویس از شبرنگ‌نامه شناخته شده است. این پژوهش بر پایهٔ دستنویسی از این منظومه منظومه است که در یکی از نسخه‌های شاهنامه کتابخانهٔ بریتانیا به شماره Or.2926 مندرج است. ابوالفضل خطیبی، با همکاری خانم فان دن برخ، در حال تصحیح این منظومه‌اند اما تا هنگام نگارش مقاله حاضر، پژوهش ایشان انتشار نیافته بود.

۲. برای آشنایی بیشتر با چند منظومهٔ اخیر (نک: غفوری، ۱۳۹۲: ۶۶-۵۱؛ همو، ۱۳۹۳: ۸۸-۷۵).

۳. به درستی معلوم نیست که آیا اولاد در پی کشتن ماهیار بود و یا چون وصف زیبایی او را شنیده بود قصد ازدواج با او را داشت.

۴. در شاهنامه وصف دیوسپید چنین است:

به رنگ شبه روی، چون برف موی جهان پر ز پهنای و بالای اوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۲/۲)

بر پایهٔ نظر یکی از پژوهشگران نام‌گذاری دیوسپید به سبب سپیدی موی او یا تعریض به تن سیاه او بوده است (جیحونی، ۱۳۸۰: ۳۶۷). در شبرنگ‌نامه، نام شبرنگ برخلاف نام پدرش است و با رنگ ظاهری‌اش مطابقت دارد.

پس از چندی شبرنگ احوال پدرش را از مادر جویا شد. ماهیار در پاسخ به او گفت پدرش دیو سپید بود که به دست رستم کشته شد. شبرنگ با شنیدن این سخن بر آن شد تا کین او را از ایرانیان بگیرد و مادرش را ملکه ایران کند. نخست با همراهی گروهی از دیوان، سه بار با سپاه اولاد نبرد کرد و او را میان برد، سپس مادرش را که «فر کیان» داشت بر تخت نشاند و خود سپهسالار مازندران شد. ماهیار شبرنگ را برانگیخت تا به ایران حمله کند و انتقام خون پدرش را از ایرانیان بگیرد. از آن سو «زنکه» پسر اولاد، پس از مرگ پدر به سوی کی کاووس رفت و او را از تازش شبرنگ آگاه کرد. کاووس به سفارش گودرز، نامه‌ای برای رستم نوشت و از او خواست تا به یاری‌اش بیاید. رستم با سپاه خود به سوی تیسفون که آوردگاه دیوان و ایرانیان بود رفت و در نخستین نبردی که با شبرنگ کرد گرز او را از دستش ربود. پس از آن چندین نبرد میان شبرنگ و ایرانیان روی داد که در همه آنان پیروزی با سپاه ایران بود. شبرنگ پس از این ناکامی‌ها تصمیم گرفت تا از یکی از دیوان بزرگ به نام فراسان مدد جوید. این دیو به یاری شبرنگ آمد اما او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد و در نهایت به دست بیژن از بین رفت؛ سپس شبرنگ از جلیوار جادو یاری خواست تا بر ایرانیان شبیخون زند. جلیوار برف سنگینی را بر سر سپاه ایران بارید اما پس از چندی به دست بیژن نابود شد. شبرنگ با دیدن شکست‌های پیاپی خود، ناگزیر به سوی توران گریزان شد. فرامرز، به همراه گیو و گرگین، به دنبال آن دیو رفت و ساعت‌ها با او در بیابان نبرد کرد اما کاری از پیش نبرد. شب هنگام، شبرنگ از غفلت پهلوانان بهره جست و به سوی توران فرار کرد.

رستم با شنیدن این خبر، به ملامت آنان پرداخت و فرامرز را برای نبرد با ماهیار روانه مازندران کرد. فرامرز به همراه بیژن و گیو به دربار ماهیار رفتند و فرامرز خود را «به‌درو» فرستاده فرامرز معرفی کرد. در آن‌جا دلیری‌ها از خود نشان داد اما در نهایت شناخته شد و جنگ سختی میان او با سپاه ماهیار درگرفت؛ ماهیار تسلیم شد و به دربار کاووس برده شد. شاه ایران با دیدن ماهیار و پی بردن به نژاد شاهی‌اش، با او مدارا کرد. بهرام پسر گودرز با دیدن چهره ماهیار، دل‌باخته او شد و بیژن را از دلدادگی خود آگاه کرد، بیژن هم حقیقت امر را برای رستم گفت. سرانجام با پایمردی رستم، بهرام به وصال ماهیار رسید.

۲. گوینده و سده سرایش شبرنگ‌نامه

از گوینده منظومه شبرنگ‌نامه نشانی در دست نیست و در متن این منظومه نیز، نکته‌ای که راهبر به آن باشد دیده نمی‌شود. شاعر یک‌بار به تقلید از فردوسی، از آمدن فصل بهار سخن می‌گوید و به توانگران حسرت می‌برد که مال و ثروت دارند و می‌توانند میگساری و بزم‌آرایی کنند، اما او توانایی انجام چنین کارهایی را ندارد:

... خُنک آن‌که دارد کنون جام می درم بر کف و گوش بر بانگ نی
سر میش تاند ز تن دور کرد تواند یکی انجمن سور کرد
مرا گر بدین دست یاور بدی چونرگس همه کاسه‌ام زر بدی
چو گل بر رخ سبزه‌بن شستمی بدین کار چندین میان بستمی
کسی را که چون من بدین دست نیست چو زنده‌ست مرده‌ست و گر هست نیست
(شبرنگ‌نامه، بی‌تا: برگ ۱۴۹ الف)

به باور برخی پژوهشگران، این منظومه پیش از مغول و در قرن ششم سروده شده است (صفا، ۱۳۵۲: ۳۲۳). درخور ذکر است که در یگانه نسخه مستقل بازمانده از آن، که در کتابخانه دانشگاه لیدن نگهداری می‌شود تاریخ ۱۰۶۲ ق آمده است. بنابراین زمان سرایش آن را نمی‌توان متأخرتر از سده یازدهم دانست (برخ - خطیبی، ۱۳۹۱: ۱۹۲). با این حال، شماری ویژگی‌های سبکی این منظومه مانند تأثیرناپذیری از عناصر سامی، کمی واژه‌های تازی، عدم واژه‌های ترکی و مغولی و برخی ویژگی‌های فکری مانند مبلغ دین نبودن پهلوانان ملی، که در بیشتر منظومه‌های سده‌های متأخر تر دیده می‌شود، حدس صفا را تقویت می‌کند و، بنابراین، به احتمال بسیار، این منظومه در اواخر سده پنجم و یا دست کم سده ششم سروده شده است.

۳. شبرنگ‌نامه و فرامرزنامه

بر پایه نظر برخی پژوهش‌ها، دو نسخه از چهار نسخه شناخته شده شبرنگ‌نامه در میان دو دستنویس از شاهنامه قرار دارد (برخ - خطیبی، ۱۳۹۱: ۱۹۵). در یکی از دست‌نویس‌های معروف شاهنامه که در کتابخانه بریتانیا به شماره OF.2926 نگهداری می‌شود، شبرنگ‌نامه پس از داستان رستم و هفت گردان و پیش از فرامرزنامه نخست آمده و پس از این دو منظومه

الحاقی، داستان رستم و سهراب کتابت شده است. همچنین در دست‌نویس کتابخانه ایندیاناپیس بریتانیا، شبرنگ‌نامه در میان منظومه فرامرزنانه مندرج است.

دوبلوا شبرنگ‌نامه را بخشی از فرامرزنانه دانسته است و برخی پژوهشگران، دلیل احتمالی این فرضیه را جای این منظومه، میان داستان بزرگ بیان - که به تولد فرامرز ختم می‌شود - و فرامرزنانه کوچک در نسخه بریتانیا دانسته‌اند (همانجا). اگرچه فرضیه دوبلوا نیاز به پژوهش بیشتر و یافتن منابع موثقی دارد، اما قرینه‌هایی در دو منظومه شبرنگ‌نامه و فرامرزنانه کوچک هست که نشان می‌دهد این دو منظومه به گونه‌ای با هم پیوستگی دارند:

نخست: راوی هر دو منظومه آزادسرو^۱ است، همان کسی که در شاهنامه فردوسی نیز در آغاز داستان رستم و شغاد، از او یاد شده است (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۴۳۹). وجه اشتراک هر سه داستان این است که فرامرز در آن‌ها حضوری پررنگ دارد.^۲

دوم: قهرمان اصلی منظومه شبرنگ‌نامه، فرامرز است نه رستم و این پهلوان، با وجود جهان‌پهلوان بودن، در میدان رزم حضوری کم‌رنگ دارد. در این منظومه چندبار از زبان شبرنگ به برتری فرامرز نسبت به رستم اشاره شده است:

فرامرز جنگی تر از رستم است نه در زور بازو ز رستم کم است
(شبرنگ‌نامه، بی‌تا: برگ ۱۵۴ب)

ز رستم مرا در جهان کی غم است فرامرز چون اژدها دردم است
سپاه از فرامرز یل شیر نر به شیرافگنی یک به دیگر بتر
(همان، ۱۵۴ب)

در پایان داستان نیز، کی کاووس فرامرز را این گونه ستایش می‌کند:
سر تاج کاووس از آن خرم است که لشکرکشش زاده رستم است
(همان، ۱۶۵ب)

۱. برای آگاهی بیشتر درباره آزادسرو و ارتباط او با روایات حماسی ایران نک: خطیبی، ۱۳۸۴: ۵۱-۴۹.
۲. اگرچه در داستان رستم و شغاد، بی‌تردید رستم قهرمان اول داستان است، اما کین خواهی فرامرز از شاه کابل نیز کم‌اهمیت نیست. شاید در ادوار کهن، داستان کین خواهی فرامرز داستانی مستقل بوده و با گذشت زمان به داستان مرگ رستم پیوند خورده است.

این احتمال هست که در منابع کهن به ویژه تاریخ سیستان که می نویسد اخبار فرامرز به دوازده مجلد می رسید (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۵۳)، شبرنگ نامه نیز مانند فرامرزنامه، یکی از منظومه های خاص در زمینه پهلوانی های فرامرز بوده اما با گذشت زمان و با ورود دیگر پهلوانان ایران مانند رستم و بیژن^۱، این داستان شاخ و برگ هایی یافته و نقش فرامرز کم رنگ تر شده است.

سوم: بر پایه روایت شبرنگ نامه، رستم پس از آن که گرز شبرنگ را در میان پهلوانان ایران افکند تا آنان زور آزمایی کنند، از میان پهلوانان ایران، تنها فرامرز بود که توانست آن را بالای سر برد. رستم پس از دیدن این صحنه، از فرامرز خواست خود را برای نخستین نبرد فردا آماده کند، سپس از دلیری های نیاکان خود یاد کرد و گفت آنان در دوران پیری، میدان داری را به فرزندان خود می دادند، اکنون نیز دوران جوانی من سپری شده است و هنگام زور آزمایی تو است. (شبرنگ نامه، بی تا: برگ ۱۵۳ الف- ۱۵۲ ب). در خور ذکر است که این ابیات در فرامرزنامه بزرگ چاپ بمبئی هم با اختصار آمده (فرامرزنامه، ۱۳۲۴: ۱۴۶) که خود قرینه ای است بر این که میان شبرنگ نامه و فرامرزنامه ارتباطی وجود دارد.

چهارم: در شبرنگ نامه به نبرد فرامرز و بیژن با دو دیو مهیب به نام های فراهان و فراسان اشاره می شود که دیو نخست مشاور شبرنگ و دیو دوم کسی است که از کوه اسپروز به یاری او می آید. در حدود بررسی های نگارنده، نام این دو دیو تنها در فرامرزنامه کوچک آمده (نک: فرامرزنامه، ۱۳۸۲: ۷۴ و ۱۰۷) و در منابع منظوم دیگر نشانی از آن نیست.

۴. روایات شبرنگ نامه در طومارهای نقالی شاهنامه

شماری از پژوهشگران داستان نبرد رستم با «سیه رنگ دیو» را که بخشی از منظومه برزنامه جدید به شمار می آید و در طومارهای نقالی شاهنامه، روایت های منشوری از آن آمده است تحریر دیگری از داستان شبرنگ نامه دانسته و روایت های آن را با هم تطبیق

۱. در این منظومه بیژن پهلوان دوم داستان است و دو پتیاره به نام های فراسان دیو و جلیوار جادو را از بین می برد. در فرامرزنامه کوچک نیز این دو پهلوان در کنار یکدیگرند حتی در رویارویی ایرانیان با گرگ گویا، بیژن پهلوان اول داستان به شمار می آید (خالقی مطلق، ۱۳۶۱: ۷).

داده‌اند (Von den berg, 2015:195-200؛ برخ - خطیبی، ۱۳۹۱: ۱۹۳-۱۹۴). ظاهراً این سنجش و برابری تنها به دلیل دو شباهت ظاهری است که در هر دو داستان دیده می‌شود: یکی آن‌که معنای نام سیه‌رنگ با شبرنگ برابر است؛ دیگر آن‌که در برخی طومارهای نقّالی، سیه‌رنگ فرزند دیو سپید و شاه مازندران معرفی شده است. به استثنای این دو نکته، هیچ تشابه ساختاری میان این دو روایت دیده نمی‌شود و این سنجش و تطبیق به دلایل زیر درست نمی‌نماید:

نخست: آن‌چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، روایت شبرنگ‌نامه از آزادسرو است؛ بنابراین در شمار آن دسته روایات اصیل و پیشینه‌دار است که ریشه در روایات پیش از اسلام دارد؛ حال آن‌که روایات برزنامه جدید ساخته و پرداخته ذهن داستان‌پردازان دوران متأخر و پس از مغول است. (نک: نحوی، ۱۳۸۰: ۳۷۳؛ آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۷۵)

دوم: در طومارهای نقّالی و داستان‌های عامیانه، با شماری از دیوهای نوظهور روبه‌رو می‌شویم که نام آن‌ها برگرفته از رنگ ظاهری‌شان است مانند: سرخاب‌دیو (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۰: ۸۹۸)، سرخک‌دیو (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۲۲)، زرین‌تن دیو (منوچهرخان حکیم، ۱۳۸۴: ۱۳۴؛ همو، ۱۳۸۸: ۱۶۴)، سیه‌دیو (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۲۴) و زرده‌رنگ دیو (لطفی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۰۶). بنابراین به این دلیل که نام دو تن از دیوان، سیه‌دیو و یا سیه‌رنگ دیو است نمی‌توان آن دو را با شبرنگ برابر دانست.

سوم: در روایت‌های عامیانه ایران، شماری از دیوان، فرزند دیو سپید خوانده شده‌اند مانند درنگ‌دیو (طومار نقّالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۱۲)، سیه‌کاسه دیو (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۰: ۸۴۸)، سیه‌رنگ دیو (زرّین‌قبا‌نامه، ۱۳۹۳: ۵۲۶) و بتورا دیو (طرسوسی، ۱۳۸۰: ۴۲۶ و ۴۲۷). همچنین بر پایه روایات شفاهی، رستم دیوی را در بارگاه سلیمان^(ع) می‌کشد که فرزند دیو سپید بود^۱ (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۲۱/۲). این دیوان نوظهور که در منظومه‌های کهن نشانی از آنان نیست و زاده خیال‌پردازی راویان و داستان‌گزاران اند (نک: آیدنلو، ۱۳۹۰: ۱۸). اغلب به این دلیل که پدرشان دیوسپید به دست رستم کشته شده است مدّعی کین‌خواهی از او و خاندانش می‌شوند اما در بیشتر روایات ناکام می‌مانند.

۱. بر پایه یکی از روایات نام این دیو «علقمه» است (نک: نثر نقّالی شاهنامه، ۱۳۹۴: ۱۴۳).

بر پایه آنچه آمد نمی‌توان نبردهای رستم با سیه‌رنگ دیو را که در طومارهای نقالی شاهنامه آمده است روایت دیگری از داستان شیرنگ‌نامه دانست و کشته شدن این دیو را به دست رستم تصوّر کرد.^۱ اگر بخواهیم تحریرهای دیگری از داستان شیرنگ‌نامه را در طومارهای نقالی جست‌وجو کنیم، روایت زیر به آن نزدیک‌تر است: «... اما روز دیگر خبر از مازندران برای کی خسرو آوردند که در مازندران نژده دیوی خروج کرده است که از اولاد دیو سفید است که او را درنگ دیو گویند و بعضی قلات مازندران را گرفته است و دیو بسیار بر سر او جمع شده‌اند و می‌خواهند که انتقام خون دیو سفید را از رستم بگیرند»^۲ (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۱۲).

۵. ویژگی‌های اساطیری - حماسی شیرنگ‌نامه

عمده‌ترین ویژگی‌های فکری - اساطیری شیرنگ‌نامه که زیربنای داستان را تشکیل می‌دهد به شرح ذیل است:

۵.۱. اهمیت و ضرورت داشتن فرّه ایزدی

مهم‌ترین اصل رسیدن به پادشاهی، داشتن فرّه ایزدی است. فرّه فروغی ایزدی است و به دل هرکه بتابد، از همگنان برتری می‌یابد. در ایران باستان، فرّه ایزدی یکی از ارکان مهم پادشاهی و لازمه‌ی فرمان‌روایی و نمایان‌گر تأیید الهی و مشروعیت حکومت بوده است. بر پایه شیرنگ‌نامه، شیرنگ به دلیل نداشتن فرّه نمی‌تواند بر تخت نشیند و ناگزیر مادرش را که فرّه‌مند است و نژاد شاهی دارد بر تخت می‌نشاند:

به پیشش کمر بسته شیر ژیان چه دانست کش نیست فرّ کیان
جهان شد به دیدار مهیار شاد که او بود از شاهان پیشین نژاد
(شیرنگ‌نامه، بی‌تا: برگ ۱۴۹ الف)

۱. نکته در خور ذکر دیگر آن‌که در این دسته روایات سیه‌رنگ به دست رستم کشته می‌شود (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۹۲) و در روایت دیگری به دست برزو از بین می‌رود (برزونا، ۱۳۹۱: ۷۲) در روایت اخیر سیه رنگ عاشق معشوق برزو می‌شود و به سوی افراسیاب لشکر می‌کشد و در نهایت به دست برزو کشته می‌شود، اما در شیرنگ‌نامه از پایان کار شیرنگ نشانی نیست.

۲. در این روایت، تور بن جهانگیر به نبرد آن دو دیو می‌رود و هر دو را نابود می‌کند.

۵.۲. عدم سرپیچی از فرمان شاه

از مهم‌ترین ویژگی‌های فکری در حماسه‌های ملی، وفاداری پهلوان به پادشاه است. چنان‌که برخی پژوهشگران می‌نویسند: «یکی از صفات پهلوان، وفاداری او نسبت به پادشاه و میهن است چه در مقام جهان‌پهلوان، چه در مقام پهلوان تیول‌دار» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۴۹). در فرهنگ گذشته ایران، شاه دارای سه خویشکاری فاتح و فیروزگار بر بیدادگر، سامان‌بخش روزگار نوین و رهبر معنوی مردم خویش بود (کریستن‌سن، ۱۳۵۰: ۵۶). از نظر گذشتگان، پادشاه سایه خدا و اجرای فرمان او، نه تنها حکم قانون دارد بلکه قانونی است که پشتوانه دینی نیز دارد و نافرمانی از آن منجر به افتادن در دوزخ می‌شود (نک: خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۲۹۶/۲-۲۹۷؛ حمیدیان، ۱۳۸۷: ۳۴۸). رستم در پاسخ به شبرنگ که از او می‌خواهد به جای کاووس بر تخت بنشیند می‌گوید:

اگر دختری مانند از شاه کی / که باشد تن و جان وی همچونی
نسازم من او را به جز چشم جای / کسی را نخواهم جز او کدخدای
(شبرنگ‌نامه، بی‌تا: ۱۵۲ب)

۵.۳. نکوهش دنیا

یکی از پرکاربردترین مضامین اندرزآمیز در منظومه‌های حماسی، نکوهش دنیا و پرهیز از آن است که در شبرنگ‌نامه هم نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود؛ از آن میان به ذکر دو بیت بسنده می‌کنیم:

الا ای شده غرق دریای آز / تو کوه زمانی، زمانه دراز
که گر همچو کیوان شوی بر سپهر / سپاهت ستاره و تاج تو مهر
(همان، ۱۴۹الف)

۵.۴. نبرد قهرمان با دیو

دیو یکی از آفریده‌های زیان‌کار است که از دوره اساطیری تا عصر رواج داستان‌های عامیانه حضور دارد، اما بر پایه برخی روایات، گاهی دیوان پس از شکست خوردن از انسان‌ها با آن‌ها رابطه مسالمت‌آمیزی پیدا می‌کنند. برای مثال، در شاهنامه، دیوان پس از شکست خوردن از تهمورث، نوشتن را به او می‌آموزند (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۷/۱). همچنین بر پایه یک روایت از داستان ببر بیان، دیوی که رستم بر او چیرگی می‌یابد چگونگی

کشتن ببر بیان را به او می آموزد (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۲۹۸-۳۰۲). در شبرنگ نامه نیز دیوی به نام «شاداب»، پنهانی به سوی ایرانیان می رود و آن‌ها را از شیخون زدن شبرنگ آگاه می کند:

یکی دیو شاداب بُد نام اوی از ایرانیان بُد بسی کام جوی
خود نامور خویش با ده سوار پیامد به کردار ابر بهار...
(شبرنگ نامه، بی تا: ۱۵۸ ب)

۵.۵. شبرنگ رویین تن

در منظومه شبرنگ نامه، گاهی توصیفاتی از شبرنگ می شود که با ویژگی های پهلوانان رویین تن برابر است:

بدر تیغ بر درع او کارگر ز گوپال گفتمی ندادار خبر
(همان، برگ ۱۴۶ ب)

در جای دیگری نیز آمده است:

به کردار باران ز ابر بهار بیارید زوبین بر او نامدار
سنان گشت چندان بر او ریخته وز او همچو مار اندر آویخته...
نه نیزه گذر کرد بر جوشنش شکسته نشد مغر اندر تنش
(همان، برگ ۱۴۹ الف)

توصیفاتی که از شبرنگ در این منظومه می شود گاهی با وصف کوش پیل دندان برابر است:

به رخ همچو دیو و به تن همچو قار همه مو بر اعضا ش چون نوک خار
دو دندان به مانند دندان پیل سیه رخ به کردار دریای نیل
(همان، برگ ۱۴۶ الف)

در کوش نامه نیز توصیفاتی مشابه درباره کوش پیل دندان دیده می شود (نک: ایران شان، ۱۳۷۷: ۲۰۳، ۲۱۶ و ۶۶۶). در یکی از طومارهای نقالی چنین آمده است: «... چون این خبر به گوش فیل دندان رسید از جای خود برجست و رو بر آن سپاه نهاد و هر چند به فیل دندان حربه زدند کارگر نشد» (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۱۷۲). بر پایه این شواهد،

شاید در روایات کهن، هر دو پتیاره در شمار رویین‌تنان بوده‌اند اما با گذشت زمان این اندیشه فراموش شد.

۵.۶. اسب دیونژاد شبرنگ

یکی از بن‌مایه‌های اساطیر جهان، حضور اسبان نیرومند، خردمند، سبک‌سیر و گاهی دریایی‌نژاد^۱ در کنار قهرمان داستان است (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۴-۱۰۵). در متون حماسی ایران اسبان نامداری مانند رخس، شبرنگ، شب‌دیز، قره قیطاس شهرت بسیاری دارند. بر پایه شبرنگ‌نامه، شبرنگ اسبی با ویژگی‌های رخس دارد با این تفاوت که این اسب از نژاد دیوان است:

پدر دیواناپاک و مادر گشسب به کینه خروشان چو آذرگشسب
گرش بر نهادی همی دو هزار کشیدی همه آلت کارزار
(شبرنگ‌نامه، بی‌تا: برگ ۱۴۶ الف)

طبق بررسی‌های نگارنده، هیچ یک از اسبان قهرمانان روایات ایرانی دیونژاد نیستند، دلیل آن هم این است که در اساطیر ایران، دیوان زاده اهریمن‌اند و همنشینی اسب اهریمنی با قهرمان اهورایی امکان‌پذیر نیست. دیونژاد بودن اسب شبرنگ محتملاً بازتابی از اسطوره بارگی شدن اهریمن در دوران تهمورث (اوستا، ۱۳۸۴: ۴۸۹/۱) و یا اشاره به پوش دیوان است که خود را به گونه اسب سیاهی درمی‌آورد (همان، ۳۳۴/۱).

از دیگر ویژگی‌های اسب شبرنگ، هوشمندی اوست که مانند رخس رستم و شبرنگ بهزاد، سخنان خداوندگار خود را می‌فهمد:

سمنندی به زیراندش گام زن بلند و قوی گردن و پیلستن
نه هامون نه کهسار داند همی سخن گر پرسد بدانند همی
(شبرنگ‌نامه، بی‌تا: برگ ۱۴۹ الف)

از این گذشته این اسب مانند رخس رستم، می‌تواند هنگام خواب، از صاحب خود پاسبانی کند:

۱. برای آگاهی بیشتر درباره این بن‌مایه داستانی نک: آیدنلو، ۱۳۸۴: ۱۵-۳۰.

سمند ژیان را چنین گفت دیو که هرکس که آرد بر من غریو
 خروش آر و برخیز و پیکار کن نخستین سر خفته بیدار کن
 (همان، برگ ۱۶۱ الف)

۷.۵. دیو - غول

بر پایه روایت شبرنگ‌نامه، فرامرز به همراه گیو و گرگین به دنبال شبرنگ می‌رود و وقتی او را پیدا می‌کند، با او به نبرد می‌پردازد. پس از چندی پهلوانان تشنه و گرسنه می‌شوند و فرامرز از گیو و گرگین می‌خواهد تا به دنبال آب و غذا روند. پس از گذشت زمانی، گرگین باز نمی‌گردد و گیو به دنبال او می‌رود. ناگهان از دور گرد و خاکی می‌بیند و پیش‌تر که می‌رود گرگین را می‌بیند که در حال نبرد با پتیاره‌ای سهمناک و مهیب است. گیو با شمشیر خود آن پتیاره را به دو نیم می‌کند و شرح این رویداد را از گرگین جویا می‌شود. گرگین در پاسخ می‌گوید گور زیبایی دیدم و تصمیم گرفتم تا آن را برای شاه ایران به بند کشانم، به دنبالش که رفتم ناگهان در نزدیک این سنگ خارا، آن گور به دیوی مخوف تبدیل شد:

چو آمد بدین سنگ خارا فراز یکی دیو نر شد دهان کرده باز
 مر آن غول بد شش سر و چارپای زدم تیغ و گفتم به نام خدای
 (همان، برگ ۱۶۱ الف)

رفتن قهرمان داستان، به دنبال گور، آهو و گوزن، طرح داستانی مکرری است که در منظومه‌های حماسی و داستان‌های عامیانه ایران دیده می‌شود که نمونه‌های آن در رامایانای هندوان نیز هست (آیدنلو، ۱۳۸۹: ۲۷۸-۲۷۵). شایان ذکر است که نبرد پهلوان با دیو - غولان در دیگر روایات حماسی نیز، دیده می‌شود: فرامرز در خان سوم خود در راه رسیدن به دختر شاه پریان (نک: فرامرزنامه بزرگ، ۱۳۹۴: ۳۲۷) و جهان‌بخش در خان نخست خود برای آوردن رخش، با چنین پتیارگانی نبرد می‌کنند (نک: عطایی، بی تا: برگ ۱۹۴ الف).

۸.۵. سوگند به گذشتگان

یکی از بن‌مایه‌های فکری فرهنگ ایران باستان احترام به روان گذشتگان است. بر پایه نظر بیللی، در گذشته آیین پرستش گذشتگان به این دلیل رواج داشته است که از نیروی پهلوانی بالقوه آن‌ها بهره‌مند شوند. (بویس، ۱۳۷۶: ۱۶۵). احترام به روان گذشتگان در

شبرنگ‌نامه نیز بارتاب دارد. در بیت زیر به خاک و تابوت شاهان و پهلوانان گذشته سوگند یاد شده است:

به خاک قباد و به تابوت سام که فردا نگیرم ز ابرش^۱ لگام
(شبرنگ‌نامه، بی تا: برگ ۱۶۴ ب)

۹. ۵. اشاره به نژاد پهلوانان

اگرچه در شاهنامه به نسب رستم که از سوی مادر به ضحاک می‌رسید اشاره می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۴۷/۵)، اما به این نکته که جمشیدشاه جدّ اعلای پدری رستم است اشاره‌ای نشده است. در گرشاسب‌نامه و طومارهای نقّالی شاهنامه، داستان گریختن جمشید به زابل و ازدواج او با دختر کورنگ شاه و زادن پهلوانان زابل تا سام نریمان به تفصیل آمده است.^۲ در شبرنگ‌نامه نیز رستم به نژاد خود که از نسل جمشید است اشاره می‌کند:

به هرچند من دارم از جم نژاد کمر بسته‌ام پیش پور قباد
(شبرنگ‌نامه، بی تا: ۱۵۲ ب)

در شاهنامه به نژاد مادری بیژن نیز اشاره نمی‌شود، اما در برخی متون پهلوانی، از آن سخن به میان آمده است. (بانوگشسب‌نامه، ۱۳۸۲: ۱۲۸). در شبرنگ‌نامه بیژن به این نژاد تفاخر می‌کند و خود را با وجود خردسالی، از نظر مردانگی بزرگ می‌داند:

بزرگم به مردی چو خردم به سال پدر گیو و مادر هم از تخم زال
(همان، ۱۵۵ ب)

۱۰. ۵. آزمون پهلوانی

آزمون قهرمان برای شناسایی «فرّه پهلوانی» و سنجش هنر و توانایی او در عرصه پهلوانی، یکی از بن‌مایه‌های اساطیری جهان است. این آزمون‌ها به اشکال گوناگونی چون گذر از هفت‌خان، اژدهاکشی، کشیدن کمان، رهایی از جادو و... انجام می‌شود. یکی از گونه‌های این دسته آزمون‌ها، بلند کردن و به دست گرفتن گرز سنگین وزنی است که دیگر پهلوانان توانایی انجام آن را ندارند. بر پایه روایت شبرنگ‌نامه، پس از آن‌که رستم گرز

۱. واژه «ابرش» در معنای عام اسب به کار رفته و منظور اسب فرامرز است: به خاک کی قباد و تابوت سام قسم که فردا لگام را از اسبم بر نمی‌دارم و پیوسته در حال نبرد خواهم بود تا به هدفم برسم.
۲. پژوهشگرانی این نسب‌نامه را ساختگی دانسته‌اند؛ مثلاً نک: خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳۳۳.

سنگین وزن شبرنگ را از دستش ربود، شب هنگام داستان نبرد خود را برای ایرانیان تعریف نمود و آن گرز را به پهلوانان ایران نشان داد. همه آن‌ها برای بلند کردن آن گرز زور آزمایی کردند و کاری از پیش نبردند اما فرامرز در این آزمون سر بلند شد:

ز لشکر کسی کو بُدی زورمند نمودنند زور و نیامند پسند
فرامرز یل راست برداشتش ز بالای سر نیز بفراشتش
(همان، برگ ۱۵۲ الف)

۵.۱۱. اشاره به مرگ قارن

قارن فرزند کاوه از پهلوانان نامدار شاهنامه در جنگ‌های کین خواهی دوران فریدون و منوچهر شاه نقش عمده‌ای داشت. در دوران نوذر نیز قارن سپهسالار ایران بود و دلاوری‌های بسیاری از خود نشان داد. به گزارش شاهنامه، قارن در جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب، پیشرو سپاه ایران بود و نقش پیام‌رسانی میان کی خسرو و شیده را داشت (نک: جیحونی، ۱۳۸۰: ۳۰۶-۳۰۵؛ رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۷۳۸-۷۳۵). در شاهنامه به پایان کار او اشاره‌ای نشده است اما بر پایه روایت شبرنگ‌نامه، قارن به دست شبرنگ دیو کشته می‌شود:

سوی میمنه شد به قارن رسید بزد گرز و شد مرد از او ناپدید...
سر و مغز قارن همه پست شد ز تیزیش گرز از سر دست شد
(شبرنگ‌نامه، بی تا: برگ ۱۵۹ الف)

۵.۱۲. حدود جغرافیایی مازندران

در باره جغرافیای مازندران در شاهنامه، میان پژوهشگران اختلاف نظرهایی دیده می‌شود: برخی آن را در هند دانسته‌اند (ضیاءپور، ۱۳۵۵: ۳۶۰-۶۵۶) و بعضی دیگر آن را در حدود مغرب (کریمان، ۱۳۷۵: ۱۹۸-۱۸۵). بر پایه پاره‌ای پژوهش‌ها، ظاهراً از سده پنجم به این ناحیه (شمال ایران) مازندران گفته‌اند و این قول در سده‌های ششم و هفتم به تدریج رواج یافته است (نک: آیدنلو، ۱۳۹۰: ۷۵۲؛ نیز نک: کریمان، ۱۳۷۵: ۱۹۹). ظاهراً در شبرنگ‌نامه نیز مازندران در شمال ایران تصور شده است؛ زیرا در این منظومه، دو بار از لشکرکشی ایرانیان به گیلان یاد می‌شود که از آن جا به سوی مازندران روانه می‌شوند:

شنیدم که لشکر به گیلان کشید وزو خاک در چشم کیوان کشید
(شبرنگ‌نامه، بی تا: ۱۵۰ الف)

بفرمود تا سوی گیلان شدند ز ره خاک بر چشم گردون زدند
(همان، ۱۵۰ ب)

۶. ویژگی‌های ادبی شبرنگ‌نامه

برخی ویژگی‌های ادبی شبرنگ‌نامه به شرح زیر است:

۱. ۶. تقلید از شاهنامه

شبرنگ‌نامه مانند بیشتر منظومه‌های حماسی ایران، تقلیدی از شاهنامه است. این تقلید و نظیره‌گویی در ابعاد گوناگونی دیده می‌شود:

الف. ساختار داستان: آغاز منظومه شبرنگ‌نامه که شبرنگ رشد چشمگیری دارد و پس از آن هویت پدر را از مادر جویا می‌شود، برگرفته از آغاز داستان رستم و سهراب است.

ب. تأثیر پذیری از ابیات شاهنامه: در ابیات زیر که شبرنگ درباره برکناری اولاد و کاووس سخن می‌گوید، از داستان رستم و سهراب (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۶/۲) متأثر است^۱:

هم اکنون من از شاه مازندران روان دور سازم به گرز گران
نه اولاد مانم نه کاووس کی یکایک بمرمش از بوم پی
(شبرنگ‌نامه، بی تا: برگ ۱۴۶ ب)

همچنین در ابیات زیر:

کنون با شما جنگ و لشکرستان وزان پس من و رستم سیستان
(همان، ۱۴۷ الف)

۱. گذشته از شاهنامه، گاهی بخش‌هایی از شبرنگ‌نامه از دیگر منظومه‌های پهلوانی متأثر است. هنگامی که میزبان مازندرانی، شبرنگ را به رستم تشبیه می‌کند:

بدو گفست کای گُرد شمشیرزن به خُردی نمائی به جز پیلتن
(همان، برگ ۱۴۶ ب)

که یادآور این بیت از داستان کک کوه‌زاد است:

ندیدم این یال و بازو به کس تو گویی کک کوه زادست و بس
(داستان کک کوه‌زاد، ۱۳۹۴: ۲۳۹)

من و گرز و میدان و آن خردمرد برآرم ز جانش به یک گرز گرد
(همان، ۱۵۶ الف)

ج. تقلید و نظیره‌گویی از ابیات شاهنامه: بیت زیر از شیرنگ‌نامه:

چو بشنید بیژن سرش خیره گشت جهان پیش چشم اندرش تیره گشت
(شیرنگ‌نامه، بی تا: ۱۵۵ ب)

تقلیدی کامل از این بیت شاهنامه است و تنها فاعل آن تغییر یافته است:

چو بشنید رستم سرش خیره گشت جهان پیش چشم اندرش تیره گشت
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۷/۲)

همچنین مصراع دوم این بیت:

بدو گفست کای رستم سالخورد اگر زنده مانی مترس از نبرد
(شیرنگ‌نامه، بی تا: برگ ۱۵۷ الف)

با اندکی تفاوت در شاهنامه آمده است:

نگه کن مرا تا بینی به جنگ اگر زنده مانی مترس از نهنگ
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷۰/۲)

د. تلمیح به برخی داستان‌های شاهنامه: در شیرنگ‌نامه به این داستان‌های شاهنامه اشاره شده است:

نبرد رستم با کاووس و برداشتن تاج از سر او (نک: شیرنگ‌نامه، بی تا: همان، ۱۴۹ ب)؛ نبرد مازندران و هاماوران (نک: همان، ۱۵۷ ب)؛ نبردهای رستم با تورانیان در کین‌خواهی از خون سیاوش (نک: برگ ۱۴۶ ب)؛ و رهایی بیژن از چاه (همان، ۱۴۹ ب).

۲.۶. به کارگیری آرایه‌های ادبی

گذشته از آرایه اغراق که ویژگی جداناپذیر منظومه‌های حماسی است در شیرنگ‌نامه، آرایه‌های دیگری مانند تشبیه، تنسیق الصفات، ارسال المثل نیز بسیار دیده می‌شود که به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

به رخ همچو دیو و به تن همچو قار همه مو بر اعضاش چون نوک خار
(شیرنگ‌نامه، بی تا: همان، ۱۴۶ الف)

سمند تگ افزای بی‌دار دل جهانگیر و خوش‌رای و هوشیار دل
(همان، ۱۴۶ الف)

بدو گفست کای شیر شمشیرزن جهان‌جوی و دشمن‌کش و پیلتن
(همان، ۱۴۷ الف)

همچنین: به مهمان همی میزبان پادشاست (همان، ۱۴۶ ب)؛ که نیکی کن آن‌گه به
هامون فکن (همان، ۱۴۷ ب)؛ که آتش نیندیشد از خشک نی (همان، ۱۵۰ الف)؛ که کهنتر
نیایش کنان خوب‌تر (همان، ۱۵۱ الف)؛ مکوب آهن سرد و لشکر مساز (همان، ۱۶۰ ب).

در این منظومه چند تمثیل نیز دیده می‌شود:

یکی داستان زد برش شیر نر که چون روز غرم اندر آید به سر
درآید یکی چهره خندان کند به پیشم یکی ساز میدان کند
(همان، ۱۵۱ ب)

تو نشنیده ای داستان راز پیل که میشد نهانی به دریای نیل
که میگفت با بچه خود به راز که آورد گوردان ای‌بران مساز
که ایران به شمشیر دندان برند به خرطوم و دندان ما ننگرند
(همان، ۱۵۸ الف)

۳.۶. واژه‌ای مبهم و بحث برانگیز

در شبرنگ‌نامه واژه‌ای مبهم آمده است که شواهد دیگری از آن در دیگر متون حماسی
دیده می‌شود:

به گرگین بفرمود او را به غل فروبند بنندی به پهنای پُل
(همان، ۱۵۸ ب)

اگرچه در مصراع دوم ضبط واژه آخر «مل» است اما صورت صحیح آن «پل» است که
شواهدی از آن در شاهنامه و برخی متون حماسی نیز آمده است. (نک: فردوسی، ۱۳۸۶:
۳۳۳/۳ و ۱۹۷/۵؛ سام‌نامه، ۱۳۹۲: ۱۳۷، ۲۸۹، و ۳۶۳؛ صاحب‌شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹:
۷۴). به نظر می‌رسد منظور از پل در این ابیات ابزاری است که برای بستن زندانی و احیانا
شکنجه او به کار می‌رفته است (نک: غفوری، ۱۳۹۴: ۱۰۹-۱۱۰). بر پایه بیت
شبرنگ‌نامه، ظاهراً این ابزار پهن و عریض بوده است.

۷. نتیجه‌گیری

بر پایه آنچه گفته شد می‌توان به چند نتیجه رسید:

نخست: در بررسی و ارزیابی اصالت و دیرینگی روایت شبرنگ‌نامه، می‌توان گفت روایت این منظومه در شمار آن دسته روایات کهن و پیشینه‌داری است که ریشه برخی از آنان، به روایات پیش از اسلام می‌رسد.

دوم: قهرمان شبرنگ‌نامه فرامرز است. در این منظومه قرآینی دیده می‌شود که نشان می‌دهد این منظومه با فرامرزنامه کوچک ارتباط دارد. اگر سراینده هر دو منظومه یک نفر نیست، دست کم این احتمال هست که در گذشته هر دو روایت، در شمار یک روایت بلند درباره پهلوانی‌های فرامرز بوده اما در ادوار بعد از هم جدا و مستقل شده است.

سوم: این فرضیه که برخی پژوهشگران نبرد رستم با سیه‌رنگ دیورا که در طومارهای نقالی آمده است، بازتاب نبرد رستم با شبرنگ دیو می‌دانند چندان استوار نیست. اگر بخواهیم بازتاب این روایت را در طومارهای نقالی بررسی کنیم همان روایتی است که کهن‌ترین طومار نقالی شاهنامه آمده است.

منابع

- آیدنلو، سجّاد (۱۳۸۴). «اسپ دریایی در داستان‌های پهلوانی»، مطالعات ایرانی، سال ۴، ش ۷، ص ۳۸-۱۵.
- _____ (۱۳۸۳). «بررسی فرامرزنامه»، نامه پارسی، تهران: سال نهم، شماره دوم، ص ۱۷۶-۱۹۸.
- _____ (۱۳۸۹). «خویشکاری ویژه نخچیران در داستان‌های پهلوانی ایران»، مزدک‌نامه ۳، تهران: پروین استخری، ص ۲۷۵-۲۷۹.
- _____ (۱۳۹۰). دفتر خسروان، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۰). «ویژگی روایات و طومارهای نقالی». بوستان ادب، سال ۳، شماره ۱، ص ۱-۲۸.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۹). فردوسی‌نامه، ۳ ج، تهران: علمی.
- اوستا (۱۳۸۴). گزارش جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
- ایران‌شان بن ابی‌الخیر (۱۳۷۷). کوش‌نامه، تصحیح جلال متینی، تهران: علمی.

- بانوگشسب‌نامه (۱۳۸۲). تصحیح روح‌انگیز کراچی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بَرزنامه (شاهنامه کردی) (۱۳۹۱). ترجمه منصور یاقوتی، تهران: ققنوس.
- بویس، مری (۱۳۷۶). تاریخ کیش زردشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: توس.
- تاریخ سیستان (۱۳۸۱). تصحیح محمدتقی بهار، تهران: دنیای کتاب.
- جیحونی، مصطفی (۱۳۸۰). حماسه‌آفرینان شاهنامه، اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۷). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: ناهید.
- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۷۲). «ببر بیان»، گل رنج‌های کهن، به کوشش علی‌دهباشی، تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۶). حماسه: پدیده‌شناسی تطبیقی، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۸). «رستم»، دانش‌نامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۶۱). «فرامرزنامه»، ایران‌نامه، آمریکا، سال اول، پاییز، ص ۲۲-۴۵.
- _____ (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۴). «آزاد سرو»، دانش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، جلد ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- داستان کک کوه‌زاد (۱۳۸۲). به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- رزمجو، حسین (۱۳۸۱). قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۸). فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرین‌قبا‌نامه (۱۳۹۳). تصحیح سجاد آیدنلو، تهران: سخن.
- سام‌نامه (۱۳۹۲). تصحیح وحید رویانی، تهران: میراث مکتوب.
- شبرنگ‌نامه (بی‌تا). نسخه خطی شاهنامه کتابخانه بریتانیا به شماره 2926.
- صاحب‌شبانکاره‌ای (۱۳۸۹). دفتر دلگشا، تصحیح غلام‌حسین مهرابی و پروانه کیانی، شیراز: آوند اندیشه.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۲). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.

- ضیاءپور، جلیل (۱۳۵۵). «مازندران فردوسی کجاست؟»، شاهنامه‌شناسی، تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی.
- طرسوسی، ابوظاهر محمد (۱۳۸۰). ابومسلم‌نامه، به کوشش حسین اسماعیلی، تهران: معین و قطره.
- طومار کهن شاهنامه فردوسی (۱۳۹۰). جمشید صداقت نژاد، تهران: دنیای کتاب.
- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱). به کوشش سجّاد آیدنلو، تهران: به‌نگار.
- عطایی (بی‌تا). برزنامه جدید، نسخه کتابخانه پاریس به شماره ۱۱۸۹.
- غفوری، رضا (۱۳۹۲). «روایت دیگری از نبرد رستم با کک کوه‌زاد»، جستارهای ادبی، ش ۱۸۱، ص ۵۱-۷۲.
- _____ (۱۳۹۳). «نبرد رستم با پتیاره، روایتی دیگر از داستان ببر بیان»، متن‌شناسی ادبی، دوره جدید، ش ۳، ص ۷۵-۸۸.
- فان دن برخ، گابریله؛ خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۰). «شیرنگ‌نامه»، ترجمه ابوالفضل خطیبی. دانش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، جلد ۴، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- فرامرنامه (۱۳۲۴ق). به اهتمام رستم تقی، بمبئی: چاپخانه فیض رسان.
- فرامرنامه (۱۳۸۲). تصحیح مجید سرمدی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فرامرنامه بزرگ (۱۳۹۴). تصحیح ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی، تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۸). باره پهلوانی در اساطیر هند و اروپایی، گوهر گویا، سال ۳، ش ۱، ص ۱۱۲-۱۰۳.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۵۰). کارنامه شاهان، ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی، تبریز: دانشگاه تبریز.
- کریمان، حسین (۱۳۷۵). پژوهشی در شاهنامه، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- لطفی‌نیا، حیدر (۱۳۸۸). حماسه‌های قوم کرد، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- مشکین‌نامه (۱۳۸۶). طومار نقالی حسین بابامشکین، به اهتمام داوود فتح‌علی بیگی، تهران: نمایش.
- منوچهرخان حکیم (۱۳۸۴). اسکندرنامه، به کوشش علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۸۸). اسکندرنامه، به کوشش علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: سخن.

- نثر نقالی شاهنامه (۱۳۹۴). تصحیح رضا غفوری، شیراز: سیوند.
- نحوی، اکبر (۱۳۸۰). « ناگفته‌هایی دربارهٔ بز و نامه»، مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد: سال ۳۴، شماره ۱ و ۲.
- هفت‌لشکر (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مدائنی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Van Den berg- Gabrielle (2012). "Demons in the Persian Epic Cycle", *Shahnama Studies II: The Reception of Firdausi's Shahnama*, Melville, Charles (EDT)/ Van Den Berg, Gabrielle, Brill Academic Pub.
- _____ (2015). "The book of the Black Demon, or Shabrang-nama, and the Black Demon in Oral Tradition", *Orality and textuality in the Iranian world*. Edited by Julia Rubanovich, Brill: Leiden-Boston.



